

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

مهشید امیرشاهی

فرمودید کودتا یا قیام؟

از روزی که آخوندها در ایران به فکر تکیه زدن بر مسند قدرت افتادند من هم و غم را متوجه مبارزه با آنها کردم و نیازی هم ندیدم که هر بار ابراز مخالفت با رژیم اسلامی را با زدن گریزی به گذشته همراه کنم و هر بار انتقاداتی که همیشه به دستگاه آریامهری – در زمان بیا برواش – داشته ام تکرار نمایم. هرگز تصور نکردم که وقتی از روشنفکران ایراد می گیرم باید توضیح بدهم که این ایراد متوجه مخالفت آنها با حکومت استبدادی نیست که من با آن همصدا و یکدل بلکه از این روست که آنها به وظیفه روشنفکری خود عمل نکرده اند و راه حل دمکراتیکی در مقابل دیکتاتوری ارائه نداده اند و وقتی جایگزین دمکراتیکی پیدا شد به جای پشتیبانی از آن پی خمینی را گرفته اند. همه اینها به این دلیل که خیال می کردم که خطاهای آن دوره چنان آشکار و بارز است که پرداختن مداوم به آنها در حکم اتلاف وقت و نیروست – وقت و نیرویی که می باید صرف رسیدن به حساب ملاها شود. بازیگران «عصر طلایی آریامهری» هم در سال های آغازین انقلاب هر کدام به کنجی خزیده بودند و صدا و ندایی از آنها بلند نبود و چنین به نظر می رسید که خود از نقشی که برای مردم آفریده اند به آن اندازه شرمسارند که لازم نباشد هر آن دیگران متذکرش شوند.

ظاهراً من در اشتباه بوده ام چون خاطیان نه فقط احساس ندامتی نسبت به آنچه مرتکب شده اند ندارند بلکه کم کم گناهان گذشته را هم می خواهند به حساب ثوابشان بریزند. در نتیجه مرا از کرده پشیمان کرده اند و به این فکر انداخته اند که شاید در هر اعتراض به نظام توتالیتر آخوندی این یادآوری لازم می بود :

خفقان خودکامگی شاه ما را گرفتار نکبت تامگرایی ملا کرد.

بازماندگان رژیم آریامهری – با سوءاستفاده از بیزاری روز افزون ایرانیان از حکومت مذهبی و به بار آمدن نسلی بی خبر از تنگناهایی که منتهی به فرمانروایی آخوند شد – در صدد برآمده اند که دوران حکمرانی خود را طیب و طاهر عرضه کنند. استبداد حکومتی را برای «ملت ایران» و فقدان آزادی های سیاسی زمان شاهنشاهی را برای رسیدن به «دروازه های بزرگ تمدن» لازم جلوه می دهند، دزدی های دوران پهلوی را ماست مالی می فرمایند، دخالت های فتنه انگیز خاندان سلطنتی را در سیاست ندیده می گیرند، اطاعت بی چون و چرای محمد رضا شاه را از بیگانگان «دوستی دو ملت» می خوانند! و از همه جالب تر اینکه چندی از مهره های ریز و درشت دوران آریامهری و نمک پرورده های سابق و لاحق آن رژیم اخیراً به میدان آمده اند تا با قیافه هایی حق به جانب یا به محمد

مصدق بد بگویند و یا کودتای ۲۸ مرداد را قیام ملی وانمود کنند. حرف های هوشنگ نهاوندی در برنامه میز گرد صدای امریکا در روز شنبه ۱۸ اوت تا این تاریخ آخرین آنهاست.

هوشنگ نهاوندی تمام طیف عقاید سیاسی را از چپ توده ای تا راست شاهنشاهی در مراحل مختلف زندگی و بسته به تقاضای روز طی کرده است و ناگزیر در گرفتن هر رنگ تازه منکر رنگ قبلی بوده است (آخرین پرده این نمایش را کنجکاوان در فرانسه و نشست «Front National» شاهد بودند که نهاوندی جزو سخنرانان جلسه بود و به ژان ماری لوپن (Le Pen) گفته بود پیشنهادات او، که از نظر بسیاری از فرانسویان فاشیستی است، بسیار نرم و متعادل است). بنابراین میزان اعتبار سخنان او برای کسانی که از دور یا نزدیک میشناسندش روشن است و من قصد تأمل بر آنها را ندارم و فقط به چند اشاره بسنده می کنم.

اولی مربوط می شود به تعریف تاریخی او از زمان احمد شاه قاجار. نهاوندی به عنوان سابقه برکناری نخست وزیر توسط شاه مشروطه عنوان کرد که احمد شاه هم چندین بار نخست وزیر معزول کرده است. این حرف به کلی نادرست است. پیش آمد که احمد شاه در دوره فترت از رئیس الوزرای وقت بخواهد که از مقام خود استعفا دهد تا بحران رفع شود. از آنجا که به وطنخواهی او اعتماد بود و روشن که به دنبال برقراری دیکتاتوری نیست همه تقاضای شاه را پذیرفتند جز صمصام السلطنه بختیاری که گفت: ما استعفا نمی دهیم، شما ما را معزول کنید.

نکته دوم بر می گردد به تعجب و برآشفتگی آقای نهاوندی از تعریف های اغراق آمیز از مصدق که آنها را به تملق گویی تعبیر کرد. در اینجا باید از ایشان پرسید مقصود از تملق گویی به مرده چیست؟ از این کار چه طرفی بسته می شود؟ مگر آن که دستش از این جهان بریده شده باز می تواند حکم ریاست دانشگاه یا ریاست دفتر ملکه یا وزارت در کابینه شریف امامی صادر کند؟ مگر کسی به مصدق در زمان حیاتش لقب آریامهر داد؟ مگر در مقابل او کسی می گفت که نوکر و چاکر و غلام خانه زاد است؟ نهاوندی البته بی احتیاطی می کند که با این حرف در حقیقت رفتار بادمجان دور قاب چین های دوران شاه را در خاطرها زنده می کند که برای ایرانیان آزاده و مغرور دل آشوبه آور بود. منتهی کسی که با پذیرش تام و تمام سیستم تک حزبی رستاخیزی به خود اجازه می دهد مصدق را غیر دمکرات بخواند، لابد می تواند بدون در نظر گرفتن دستمال های ابریشمی دراز و کوتاه و رنگ و وارنگی که در حق شاه به کار برده است و هنوز سر آنها پوشت و آراز جیبش بیرون است، محبت توأم با مبالغه دیگران را به مصدق تملق بداند!

توجه به این نکته هم خالی از تفریح نیست که در یکجا - احتمالاً در آغاز صحبت - نهاوندی با به کار گرفتن تیتیر کتاب «گذشته چراغ راه آینده است» که نوشته کمسومول های سابق و رفقای اسبق اوست بر اهمیت بررسی تاریخ تکیه داشت اما به محض رسیدن به پرس و جو و کند و کاو در ماجرای کودتا ناگهان و مثل دیگر رهروان در این راه به این نتیجه رسید که گذشته ها که گذشته است باید فراموششان کرد و به آینده نظر داشت!

نکته جنبی دیگری هم در گفته های او نیاز به تصحیح دارد و آن اینکه گفت و گذشت که در خزان عمر دیگر انتظار زیادی از زندگی ندارد. بی شک درست است که در سن بنده و ایشان داشتن برنامه های دراز مدت کار عبثی است اما این را نیز همه آنها می دانند که او را از دور و نزدیک دیده اند می دانند که تا نفسی در سینه هوشنگ نهاوندی باقی است حب جاه از سرش به در نخواهد رفت. (در این باره گفته های دایی اش فریدون کشاورز بسیار گویاست).

به هر حال صحبت های اخیر نهاوندی دنباله دفاعیه های اشرف پهلوی و فرح دیبا و اردشیر زاهدی از حوادث ۲۸ مرداد، روز پر درد تاریخی ماست. اما خودمانیم اگر این خانم ها و آقایان به دفاع از آن روز کمر نبندند، که ببندد؟ بعضی مردمان در بعضی موارد از برگزیدن راه و روشی معین ناگزیرند. به زبان استاد سخن سعدی:

قبحه پیر از نابکاری چه کند که توبه نکند و شحنة معزول از مردم آزاری.

مبحث مربوط به ۲۸ مرداد این بار با این سؤال آغاز شد که: **کودتا بود یا قیام؟** فرمودید کودتا بود یا قیام؟ پس بفرمائید که در آخر حکایت هنوز نفهمیده اید که لیلی زن بود یا مرد! چون از سال ۱۳۳۲ تا کنون رسانه های جهانی جز با عنوان **کودتا** از این واقعه سخن نرانده اند. در تمام آثاری که پس از ۲۸ مرداد در باره فعالیت های «سیا» به رشته تحریر در آمده از سقوط دولت مصدق به اسم **کودتا** اسم برده شده است (از جمله در نوشته اندرو تالی (Andrew Tully). کریستافر وود هاوس (Christopher Woodhouse) و کریمیت روزولت (Kermit Roosevelt) – که اولی از طرف دستگاه های جاسوسی بریتانیا و دومی از طرف سازمان های جاسوسی امریکا مأمور ساقط کردن دولت محمد مصدق بودند – هر دو در این زمینه کتاب نوشته اند و توضیح داده اند که چرا و چگونه طرح **کودتا** ریخته شد. مادلن البرایت (Madeleine Albright)، وزیر امور خارجه پیشین ایالات متحده، از دست داشتن کشور متبوعش در **کودتای** ۲۸ مرداد اظهار تأسف کرد. در اسناد دونالد ویلبر (Donald Wilbur)، که نه انشاست نه خاطرات و نه حتی تاریخ نگاری بلکه گزارش جزء به جزء مأموری امنیتی است از اجرای طرح «ایجکس» یا براندازی کابینه مصدق به مافوقش، طبعاً جز **کودتا** اسمی برای وقایع ۲۸ مرداد نیامده است.

خلاصه عرض کنم: تمام آمران این طرح آن را کودتا خوانده اند ولی مأموران دست اول و دوم و دهم ایرانی آن هنوز تردید می فرمایند که لیلی زن بود یا مرد یا به کلام دقیق تر: اصولاً می خواهند ثابت کنند که خیر، زن نبود مرد بود! در ضمن یکی از دلایلی که این حضرات را و امیدارد به مردی لیلی رأی دهند طبیعت گزارش دونالد ویلبر است. زیرا متن کامل این گزارش هنوز منتشر نشده است و در مقدار منتشر شده هم اسامی بسیاری از مزدوران امریکا که هنوز در قید حیاتند یا هنوز از مزد بگیران، طبعاً فاش نشده است. نگرانی ها برای خانم ها و آقایان فزون و فراوان است – طبیعی است، چاره اندیشی می کنند.

در واقع طرح سؤال به این شکل همسنگ قرار دادن یک واقعیت تاریخی است با یک دروغ تاریخی که ساخته و پرداخته کسانی است که همه چیزشان – یکی ثروتش دیگری قدرتش و سومی پست و مقامش – را مدیون آن روز و پیامدهای دردناک آنند – دردناک برای مردم ایران که از دمکراسی محروم ماندند.

دروغ ۵۰ ساله دیگری – که مثل دروغ قبلی در گذشته ساواک پشتیبانش بود و امروز این پشت و پناه را هم ندارد – محدود کردن اجرای طرح کودتا به سه روز فاصله میان ۲۵ تا ۲۸ مرداد است که از نو توسط مدافعین کهنه کار و نوحاسته ۲۸ مرداد ترویج می شود. مقصود از این کار منحرف کردن اذهان است از تمام زمینه سازی های قبلی برای برکنار کردن مصدق از نخست وزیری. کوشش برای برکناری مصدق از همان روز رسیدنش به نخست وزیری شروع شد و به تدریج صورت طرح کودتا به خود گرفت و با مرگ استالین طرح وارد مرحله اجرایی شد، دزدیدن و سپس کشتن تیمسار افشارطوس، رئیس شهربانی مصدق، اولین مرحله از مراحل بارزش بود. طرح و اجرای کودتا مطلقاً به صدور فرمان عزل مصدق به دستور دو کشور خارجی و امضاء شاه ایران و نامه رسانی سرهنگ نصیری در ۲۵ مرداد و به ثمر رسیدن کودتا در ۲۸ مرداد منحصر نمی شود. مدافعان استبداد شاه در گذشته می گفتند که مصدق و دولت در ۲۵ مرداد کودتا کردند و شاه و مردم در ۲۸ مرداد قیام ملی و بعد از انتشار اسناد جدید در این باره مایلند بگویند که انگلستان و امریکا تا ۲۷ مرداد در ماجرا دخیل بودند اما در ۲۸ مرداد فقط مردم در سایه شاه به میدان آمدند!

محمد مصدق خلاف تهمت های ناروا و ناجوانمردانه محمد رضا شاه به هیچ وجه در پی سرنگون کردن سلطنت نبود و به علاوه آزادیخواهی و پرهیزش از خشونت به کودتایی که علیه او تدارک دیده شده بود فرصت موفقیت داد. اما سقوط سلطنت در ۱۳۵۷ و وقوع انقلاب به دست کسی میسر شد که بویی از این دو صفت نبرده بود. فراموش نکنیم که مردم به استقبال این انقلاب رفتند تا از شر فساد و نخوت خاندان پهلوی و پستی و بی تشخیصی نوکران آنها خلاص شوند. شکی نیست که در این راه از چاله به چاه افتادند اما راه نجات برکشیدن ملت است از چاه نه دوباره انداختنش به چاله.